

بسم الله التّور

الميزان خوانی جلسه شصت و سوم- سوره مبارکه جاثیه- ۱۴۰۰/۱۲/۲۴

- ادامه شرح سیاق آیات ۱ - ۱۳ تا ابتدای آیه ۱۲

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ"

ادامه شرح سیاق آیات ۱ - ۱۳ تا ابتدای آیه ۱۲

در خدمتتون هستیم با جلسه شصت و سوم المیزان و تفسیر سوره مبارکه جاثیه ششمین سوره از حوامیم .
ما مطلب را رسوندیم به بحث آیات و آن چند نظر و چند کلام، یکی المیزان، یکی زمخشری و یکی فخررازی، آن سه دسته مومنین و لقوم یوقنون و لقوم یعقلون را توضیح دادیم جلسه قبل و اما مطلب رسید به آیه ۶ .

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

آیه ۶ "تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبَأْيَ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ (۶)"

نکته ای که هست اگر دوستان خودشون یک نگاهی به متن المیزان داشته باشند، یک خرده ترجمه اینجا مطلب را خوب ادا نکرده و یا اینکه خود جناب علامه به حساب اینکه خود مخاطب مطلب را میداند یک مقدار مطلب را سر بسته بیان کرده ولی اگر تامل داشته باشیم خیلی راحت میتونیم باز بکنیم وان شالله که به تفسیرش برسیم .
اولین حرفی که علامه فرمودند، اول ایمان را معنی کردند، ایمان به هر چیز عبارت است از علمش همراه با التزام عملی . یعنی ایمان فقط بحث ظاهر و اعتقاد نیست حتماً باید التزام عملی هم باشه و بعد فرمودند که صرف علم و یقین به وجود چیزی، بدون التزام عملی ایمان نیست . این تعریف ایمان نیست و آیه ۱۴ سوره نمل "وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ" دقیقاً همین مطلب است که یقین هست اما عمل نیست و به هیچ دردی نمی رسه یا "وأضله الله على علم" با این که علم داشتند گمراه شدند و خدا گمراهشان کرد . خب پس حتماً ایمان همراه با عمل مد نظر هست و ارزشمند است و برای خودش یک جایگاهی دارد.

اما کلمه آیات که علامه روش بحث کرده بود مفصل . ما بارها در همین جلسات گفتیم که آیت و آیه صرف نظر از اینکه بحث‌های مختلفی راجع به این کلمه هست از چه ریشه ای هست و چه معانی دارد، این هست که حتماً باید دلالت را هم در آن در نظر بگیریم یعنی یک نشانه ای هست، یک دلیلی هست که ما را به سمت صاحب آن نشانه و دلیل دلالت می کند . یعنی مهمترین حرف و محور اینه که باید دلالت را در آیه در نظر بگیریم . یعنی نمیتونیم به راحتی بگیم آیت یعنی نشانه، یعنی معجزه یا علامت . حتماً باید در معنی و ترجمه و مفهومش دلالت را به کار ببریم وگرنه آیه معنی نمی شود .

پس کلمه‌ای که علامه به کار می‌برند، اینه که علامتهای دلالت کننده . یعنی شما را می‌رساند به یک چیزی، یک سر نخ است که شما را به یک هدفی می‌رساند، علامتهای دلالت کننده . آیات تکوینی خدا خودشون یک نوع علامتی هستند، یک امور وجودی هستند که چون حرف از تکوین میزند و هستی و خلقت و همه ش وجود خارجی دارد، یعنی قابل حس است، با حواس و با ابزار تشخیص ، این آیت های وجودی و امور وجودی با وجود

خارجی خود و هستی خودشون دلالت بر خدا می کنند. اینکه خدا وحدت دارد و یگانه است، احد و واحد است و اصلاً شریکی برایش قابل تصور نیست و صفات کمالیه و جمالیه را دارد و از هر عیبی و نقصی منزّه و بری است.

خب گفتیم که ایمان به این آیات، آیات تکوینی، اگر تکوینی باشد یعنی اینکه ایمان داشته باشیم که این آیات دلالت می کند بر توحید و وجود خدا که همچنین ایمانی در واقع توسط دلالت این آیات به وجود میاد. یعنی ما به آیات دقت نظر داشته باشیم، خوب نگاه بکنیم، ابزار تشخیص مان را به کار ببریم، ما را دلالت می کنند به سمت خدای احد و واحد که شریکی ندارد. پس ما ممکنه که چند تا خدا داشته باشیم، اما اون خدایی که این ادله ما را به آن میرساند، مد نظر است. مشرکان چند خدا دارند حتی مایی که ممکن است شرک خفی داشته باشیم، مایی که ممکن است علاوه بر خدای واحد، خدا های مختلفی در زندگیمان داشته باشیم. از قبیل: پول، خانواده، فرزند، پدر و مادر، همسر، مقام. اینها ممکن است نقش الوهیت برای ما داشته باشند و خیلی اثرگذار باشند در زندگیمون، اما ایمان به آیات منظور آن ایمانی است به آن آیتی که ما را به سمت خدای واحد سوق می دهد. ما از این طریق می فهمیم که بقیه خدایان پوچ و توخالی هستند و از این طریق می فهمیم که خدای یگانه است. چون یک سری آیات جلوی چشممان است که ما مسیر را بگیریم، سرنخ را بگیریم میرسیم به خدای واحد. پس حرفمون این شد چند تا خدا داریم ولی یک خدا توسط آیات بهش میرسیم. یعنی آیت آسمان که جلسه پیش گفتیم، آیت آسمان و زمین، آیت شب و روز، آیت خود وجود انسان و خلقت انسان، ما را باید برساند به سمت خدای واحد. دیگه وقتی حرف از انسان میزنیم نمیتونیم بگیم ماجرای خلقت انسان مثلاً جدش میمون است و این چیزهایی که قبلاً هم من یک اشاره ای به آن داشتم. ما نمیتونیم از خلقت آسمان و زمین برسیم به بیگ بنگ یا آن انفجار بزرگ که همه چیز تصادفی و آنی به وجود آمدند و هیچ خدایی پشت آن نیست. اگر ما به آیت آسمان دقیق شویم به خدا میرسیم. اگر به آیت زمین دقیق شویم سرنخ خوبی است برای توحید، همچنین در خلقت خودمون، همچنین در شب و روز و اختلاف شان. پس آیت نگری مهم است چون پشتش توحید است. پس علوم روز اگر علمی که بحث زیست شناسی دارد، علوم پزشکی، علمی که به هستی اشاره دارد مثل علوم جغرافیا، علوم فیزیک، شیمی، این هایی که به هستی دقت و توجه دارند، اگر دلالت به خدا نداشته باشند، میشوند علوم بی نفع و بدون نور.

"العلم نورٌ یقذف الله فی قلب من یشاء"، اگر شیمی و زیست و فیزیک و جغرافی و زمین شناسی و علوم پزشکی، ما را به خدا نرساند، قطعاً گمراهی دارند.

چرا میگیریم آیات؟ علامه با توجه به آن تعریف اولیه که می فرمایند علامتهای دلالت کننده، میان چند تا تعریف اینجا نشان میدهند. اولاً این که میگن اگر ما بیاییم آیات را تکوینی بگیریم که گفتیم بحث هستی شناسی هست و صفات خدا، صفات رازقیت و خالقیت و صفات کمالیه و جمالیه خداوند را برای ما نشان میدهند، خب این شد آیات تکوینی. یا بیاییم آیات تشریحی در نظر بگیریم از جهت معارف اعتقادی و احکام عملی و احکام اخلاقی را در برمی گیرد، پس می شود آیات تشریحی. مثلاً اینکه این آیات چی هست اینجا علامه دارند دونه دونه باز می کنند. یا آیات تکوینی هست یا آیات تشریحی است. پس ایمان به آیات تکوینی و تشریحی حتماً باید ما را برساند

به سمت خدای واحد که این ایمان به آیات یعنی دال، دال اسم فاعل است از دلالت کننده، دال می شود آیات و مدلول می شود خداوند، پس ایمان به دال ایمان به مدلول هم هست .

سوال: سوال کردند که چرا با وجود دلالت دهندگی آیات، بعضی از انسانها به مدلول آن راه پیدا نمی کنند؟

گفتیم چون چند تا خدا دارند، خدا را گم میکنند، مسیر را درست نرفتند. دقت شون و تعمق شون درست نبوده و ایمان به آن آیات ایمان درستی نبوده، چون گفتیم اگر ایمان درست باشد و التزام عملی پشت آن باشد، ما را به خدا می رساند. پس یا آیات تکوینی ست یا تشریحی که ما را باید برسانند به خدا.

معجزات را چرا بهش میگیریم آیت؟ مثل زنده کردن مرده ها اینها همه آیات کونیه یا تکوینی هست، دلالتی که این آیات دارد خود به معجزات چون بحث هستی و خلقت کلاً تو بحث تکوین است، معجزات انبیا در بحث تکوین است نه تشریح. در بحث تشریح شاید فقط قرآن را داشته باشیم، معجزه تشریحی که البته نگاه تکوینی هم بهش میشه، ولی بقیه معجزات انبیا تکوینی هستند و این ها باز خودشون بر می گردند به آیات تکوینی. یعنی باز ما دو دسته بیشتر نداریم یا تکوینی یا تشریحی هست.

جمله آخر "تلك آیات الله نتلوها عليك بالحق" این اشاره می کند بر آن آیات، که اینجا دو دسته است یا آیاتی که بر خود پیامبر تلاوت می شود یعنی آیات قرآنی یا آیاتی که در آیات قبل بود آسمان و زمین و خلقت انسان و جنبنده ها و شب و روز و باران و اینها. آن آیاتی که در سه آیه مومنین و یوقنون و یعقلون بود. یا آیات قرآن است یا کلا آیات وجودی "تلك آیات الله نتلوها".

سوال اینجوری پیش میاد وقتی میگوید آیات الله. الله دارد، یعنی اینجا حرف غیاب است. خداوند این جا غایب است، چون تلك آیات الله در جمله است یعنی "هو" است، چرا گفت "نتلوها" یعنی شد متکلم مع الغیر، یعنی خدا دارد می گوید این آیات خداست که ما میخوانیم؟ این "نتلوها" که متکلم است با الله، اینجا یک سوال پیش میاد و علامه چه جواب قشنگی دادند. گفتند که چون دال و مدلول با هم متحدند. یعنی دال که می شود آیات و مدلول که می شود خداوند، این ها با هم متحد هستند، پس میشود "نتلوها" ها، هم برمی گردد به آیات چون جمع مونث است، الف و ت دارد. علامه می گویند با این احتمال "نتلوها" بیشتر برمی گردد به آن سه آیه قبل، یعنی آسمان و زمین و انسان و شب و روز و باران .

بعضی از مفسران آمدند راجع به جمله آخر "فبأی حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون" آمدند نظرات مختلفی را گفتند، علامه آمدند از بین نظرات مختلف دوتا نظر را انتخاب کردند و اینجا بیان کردند. ببینید میگه "فبأی حدیث" حدیث را باید یک معنا داشته باشیم، "بعد الله" و "آیاته یؤمنون" یعنی انگار حدیث با "بعد الله و آیاته یؤمنون" را باید کنار هم قرار دهیم. یک وجه لطیفی هست که علامه این وجه را بیشتر قبول دارند .

این هست که مثل این است که بگوییم از زید و کرمش در شگفتم. الان این شگفتی از چیست از زید یا از کرمش؟ از کرمش هست ولی زید را گفته که تعلقش را برساند. میگیریم از فلانی و این صفتش در شگفتم. شگفتی بیشتر از صفتش است نه از خودش. پس این جمله هم مثل آن است. مثل اینست که بگیم از آیات و بخصوص آیات قرآن، اینها بعدش کجا میرن؟ بعد از این آیات و به خصوص آیات قرآن، کجا میرن؟ پس معنای این جمله اینجوری

میشه که بعد از آیات خدا "فبأی حدیث بعد الله" بعد از آیات خدا میشه آیات قرآن دیگه. به چه سخنی ایمان می آورند (حدیث اینجا یعنی سخن) وقتی به این سخن ایمان نیاورند، دیگه چیزی نمی ماند برای ایمان آوردن. یعنی وقتی کسی به قرآن ایمان نیاورد دیگه حرفی برای گفتن نمی ماند. همه گفتنی‌ها را خداوند در قرآن فرموده. این یک وجه هست که علامه این را بیشتر قبول میکنند.

بعضی‌ها آمدند گفتند که یک چیزی حذف شده. یک جمله ای در تقدیر این جمله هست. (اذا لم یؤمنوا فبأی حدیث بعد حدیث الله و آیاته یؤمنون) میگه حالا این هایی که ایمان نیاوردند، دیگه به چه حدیثی بعد از آیات خدا ایمان می آورند؟ ببینید فرقی با جمله قبل چی هست؟

جمله قبل یعنی وجه اول می گوید که بعد از آیات خدا یعنی قرآن، بعد از آیات خدا دیگه به چه سخنی ایمان می آورند؟ یعنی وقتی به قرآن ایمان نیاورند به دیگر آیات خدا هم ایمان نمی آورند، مثل همان زید و کرمش. و اما وجه دوم این است که حالا که ایمان نیاوردند، دیگه کلا ایمان نیاوردند چه قرآن چه آیات. برای دومی مجبوریم یک چیز در تقدیر بگیریم که مرحوم طبرسی در مجمع البیان این وجه را بیشتر بیان می کند.

اگر ما وجه دوم را در نظر بگیریم یعنی بگوییم حالا که ایمان نیاوردند، دیگه هیچی برای ایمان آوردن وجود ندارد. علامه می گوید که اگر این جوری بگیریم پس باید بگیم آیات کلاً تکوینی است. اصلاً آیات تشریحی مثل احکام و اخلاق و شرع و دین نیست. و آیات قرآن هم که جزو شریعت است حساب نمی شود. صرفاً می شود آسمان و زمین و انسان و شب و روز باران فقط. مرحوم طبرسی هم این را قبول کردند. گفتن صرفاً آیات تکوینی است و تشریحی ندارد. بعد گفتند که فرق بین حدیث به معنای قرآن و حدیث به معنای آیات این است که حدیث عبارت است از داستان‌های عبرت آموز که جدایی حق از باطل دارد، آیات عبارت است از ادله، گفتیم دلالت دارد، ادله ای که بین صحیح و سالم و فاسد جدایی می اندازد. این هم نظر طبرسی.

علامه گفتند من قول اول را بیشتر قبول می کنم بدون اینکه مجبور بشیم چیزی را حذف کنیم یا جمله ای را در تقدیر بگیریم، بگیم زید و کرمش. شما این مثال را در ذهن داشته باشید. آیات کلاً آیات و آیات قرآن. من یعنی من خدا، من پیامبر، من مخاطب، من از اینکه این ها به آیات قرآن در کنار آیات کل یعنی تکوینی و تشریحی ایمان می آورند در شگفتم. زید و کرمش.

یک آیات کل داریم یک آیات قرآن. یک آیات تکوینی و تشریحی با هم داریم. یک آیات قرآن داریم که تشریحی است. آیات کل میشه زید، کرمش میشه آیات قرآن. خدا میگه که من تعجب می کنم. مثل همان مثال را بگوییم. میگه چطور ممکن است که اینها به آیات قرآن ایمان نیاورند. تعجب می کنم از ایمان نیاوردن اینها به آیات قرآن، چون کل می رود زیر سوال. یعنی اگر ما مثال زید و کرمش را درست در نظر بگیریم، درست درمی آید... آیات میشه خاص، در واقع عام و خاص است. آیات میشه زیر مجموعه بعد الله. برای همین این جمله را باید دقیق شویم که می گوید بعد از آیات خدا یعنی آیات قرآن یعنی این آیات قرآن بعد از آن، نه منظور آیات خدا. بعد از آیات که ما آیات قرآن را کنار بگذاریم میشود آیات خاص و زیرمجموعه آن است، اینها به این کوچکه ایمان نیاورند آن بزرگ را هم زیر سوال می برند. اگر ما کرم زید را قبول نداشته باشیم در واقع خود زید را هم قبول نداریم.

آیه ۷ "وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ" (۷)

ویل را باید کمی دقت کنیم. این در برخی از روایات هست، اسم چاهی در جهنم و کنایه از هلاک شدن است. یک جاهایی هم ما میتونیم به معنای افسوس و دریغ و وای معنی کنیم. کما اینکه در اصطلاحات روزمره عربی واویلا بیشتر معنای افسوس می دهد معنای حسرت و دریغ می دهد نه به معنای هلاکت. در عزاداری ها و مویه کردن ها کلمه واویلا بیشتر حالتی از افسوس است.

اما "ویل" در قرآن که خیلی هم با تاکید شروع کرده، اول جمله هست و ابهت دارد "ویل" هلاکت است (تاسف بر هلاکت هست. خب این هم وجه قشنگی هست.)

"افاک" صیغه مبالغه از اِفک، یک نوع دروغ پردازی ست و باطل جلوه دادن مولفه اصلی مون که حق است. اَفَاک یعنی دروغ پرداز. افک یک سیستم است. کسی که افاک هست ممکن است ورودی های درست حق را دریافت کند، مثل یک ماشین تابع می ماند، اما بلاهایی سر آن مولفه می آورد. یک پردازش هایی روی آن انجام می دهد که خروجی ، کاملاً باطل میشود، این میشه اِفک "ویل لکل افاک" افاک میشه صیغه مبالغه.

"اِثِيم" از ریشه اِثم، در فرهنگ گناه شناسی می گویند گناه تاخیری .یادم هست که در انواع گناه من اینها را کامل توضیح دادم .به اِثم میگن گناه تاخیری .یعنی بعضی از گناهان هستند که شما یک بار انجام میدی و ممکنه توبه هم کرده باشی و پشیمان شده باشی، اما پذیرش توبه و پاک شدن از آن گناه زمان میبره یعنی اینجوری نیست که همان لحظه و همان دم پذیرفته شود مثل گناه شراب، شما روایت هاش هم حتماً شنیدید که کسی که شراب میخورد و حتی اگر یک بار انجام داده باشد و دیگر نخورد تا چهل روز نمازش گرو است . یکسری از گناهان اینگونه است یعنی زمان میبره تا توبه آن پذیرفته شود و پاک شود.

"ویل لکل افاک اِثِيم" هلاکت و مرگ بر هر دروغ پرداز، دروغگوی گناهکار .ما در فارسی چاره ای نداریم که اِثِيم را گناهکار بگوییم، ظالم را بگیم گناهکار، مجرم را بگیم گناهکار، معصی را بگیم گناهکار .چون در فارسی لغت محدود است، اما در زبان عربی برای هر مفهومی یک واژه داریم .چه کار می کنه این افاک اِثِيم؟ آیه ۷ و ۸ و همچنین آیه ۹ که کل می بندد و دست جمع بیان می کند، صفت این افاک اِثِيم است.

آیه ۸ "يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ" (۸)

وای بر آنها، چه کار می کند؟ "یسمع" فعل اول جمله است و جمله وصفیه است برای "افاک اِثِيم" . "و" ثم "که" داخل جمله است، ثم رتبی است .ببینید ما یک تأخر رتبی داریم و یک تأخر زمانی در مفهوم ثم . زمانی یعنی اینکه از لحاظ مفهوم زمانی بعد از آن اتفاق افتاده، تأخر رتبی یعنی از لحاظ مقامی بعد از آن هست .یعنی ممکن

است از لحاظ زمانی جلوتر باشد ولی از لحاظ مقامی و مکانی و رتبه اش پایین تر از آن است و بعدیت رتبی دارد . پس بهش می‌گیم تأخر رتبی در اینجا .

معنای استبعاد : یعنی دور شمردن، بعید دانستن . چه کار می‌کند؟ " **يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ** "، آیات مفعول یسمع، آیات خدا را میشنود که بر آن خوانده می‌شود **"تَتْلَىٰ عَلَيْهِ"** برایش تلاوت میشه **"ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا"** و به حالت استکبار خودش، اصرار می‌کند.

"أفَاك أَثِيم" آیات خدا را می‌شنود که برایش خونده میشه و باز هم از کفر خودش دست بر نداشته، همچنان در برابر حق استکبار دارد، گردنکشی می‌کند و یک ترجمه جالبی داره آقای موسوی همدانی از کلمه استکبار . استکبار در متن اصلی المیزان که عربی است استکبار است . در ترجمه فارسی، فکر کنم اصطلاح روز آن موقع بوده، مال چهل پنجاه سال پیش است این قضیه . مفهوم استکبار را آقای موسوی همدانی که مترجم المیزان هستند پلنگ دماغی ترجمه می‌کند، شاید از خود علامه شنیدند یا اصطلاح روز بوده، به هر حال یک چنین واژه ای دارد که ما برامون ملموس نیست . باز هم از کفر خودش دست برنداشته همچنان در برابر حق مقاومت و گردن کشی می‌کند و در برابر آن، خاضع نمیشود مثل این که اصلاً این آیات را نشنیده **"كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا"** انگار که این آیات را نشنیده پس ای پیغمبر او را، **"أفَاك أَثِيم"** را به یک عذاب دردناکی بشارت بده . بشارت به عذاب را ما اصطلاحاً بهش می‌گیم استعاره به کنایه یا استعاره تملیحیه یا تحکمی.

تحکمی یعنی چی؟ یعنی به قصد تمسخر حرف زدن . آخه عذاب چیه که بشارت به آن داده بشه ! بشارت معمولاً برای خبر خوب است، وقتی که برای عذاب هست بهش می‌گیم که استعاره داره استعاره به قصد تمسخر و تحقیر . یعنی به یک عذابی آنها را بشارت بده .

آیه ۹ **"وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۹)"**

این **"أفَاك أَثِيم"**، **"مِن"** من تبعیضیه است . یعنی بعضی از آیات . وقتی که یک علمی به بعضی از آیات پیدا میکنه، آیات ما، خداوند داره میگه . **"اتَّخَذَهَا"**، "ها" برمیگردد به کل آیات، **"هُزُوًا"** هم همچنین، کل آیات، یعنی چی؟ یعنی یک علم جزئی به بعضی از آیات پیدا می‌کند، بعد کل آیات را مسخره میکند و انکار می‌کند و از روی عناد آنها را نمی‌پذیرد، پس این میتونه شرح حال برخی از ماها هم باشه .

یک علم اندکی داریم در علم منطق بهش می‌گیم استقرای ناقص . حالا آن‌هایی که دروس حوزوی یا دروس دانشگاهی در بحث منطق دارند آشنا هستند . استقرای ناقص این است که شما دو سه تا مولفه داری ولی این مولفه های شما ناقص است و حکم کلی میدی . مثلاً وارد یک شهر میشی می‌بینید که چند نفر از افراد این شهر، شما برای بار اول وارد شدید، می‌بینید که چند نفر از افراد این شهر قدشون بلنده و می‌گید که همه اهالی این شهر قد بلندند . خب این غلطه . این بنده خدا **"أفَاك أَثِيم"** هم همین طور است، استقرای ناقص دارد . یک علم جزئی دارد از یک سری آیات و نتونسته دلالت خوب داشته باشه و این **"أفَاك أَثِيم"** را به خدا نرسانده، دال نبوده برایش، مدلول واقعی را پیدا نکرده، آمده همه آیات را مسخره میکنند .

شبهه ش ما داریم مثلاً کسانی که میان از قرآن ایراد می گیرند، مثلاً دو تا آیه را می بینند که ظاهر آیات با هم تناقض دارد ظاهراً، اینجا یک چیز می گوید آنجا چیز دیگری. بعد میاد میگه کل قرآن تناقض دارد و اصلاً یک کتابی می نویسد و شبهه هایی ایجاد می کند.

الان این چند سال اخیر یک کتاب مجازی است و حقیقی نیست به نام تناقضات قرآن، یک نویسنده مجازی هم دارد که این هویت حقیقی ندارد ظاهراً، به نام دکتر سها که اومده به زعم خودش، به زعم ناقص و خرفت خودش تناقضات قرآن را درآورده و مثلاً گفته اینجا ما آیاتش را اتفاقاً بررسی کردیم. مثلاً گفته که در قرآن گفته خلقت آسمان و زمین در شش روز است و در جای دیگر گفته در ۸ روز است مثل سوره فصلت که یادتون باشه گفتیم که علامه میگن اختلاف فصل هاست. یا مثلاً میگه در جایی گفته شده یک ملک بر حضرت مریم نازل شد حضرت جبرائیل، یک جا می گوید ملائکه. اینها با هم تناقض دارند. اومده مثلاً به قول خودش تناقضات را گرفته. اصلاً این آقا یا این خانوم، نمیدونیم چند نفر هست یا یک نفره، منطبق بلد نیست استدلال نمیدونه و حتی مجادله احسن هم بلد نیست و از این دست افرادی که استقرای ناقص در زندگی دارند، حالا اینکه کارش به جایی رسیده که اومده تناقضات قرآن را در آورده به خیال خودش؛ ولی در امور عادی روزمره خودمون هم از این افرادی که استقرای ناقص دارند، زیادند. یعنی شما به راحتی میتونید این ها رو پیدا کنید در اطرافتون، سریع حکم کلی میدهد. یک چیزی می بیند و جمع می بندند.

خب، پس این آیه "وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿٩﴾" خداوند برایشون عذاب مهین در نظر گرفته. چرا "مهین"؟ "مهین" از چه ریشه‌ای دوستان؟ بله، هُونَ به معنای خواری و ذلت. مهین اسم فاعله، از چه بابی؟ احسنت، باب افعال. در آن بخش عذابها ما اینها را توضیح دادیم. هر جا که حرف آیه و مدلول آیه باشد که حرف از تمسخر بزند یعنی تمسخر این مشرکین و مستکبرین، عذاب باید با آن تناسب داشته باشد. وقتی تمسخر و تحقیر هست عذاب هم باید تحقیر کننده باشد. عذاب مهین، صفت عذاب اینجا مهین هست. عذابی که خوار می کند، دلیل میکند. پس درمقابل استهزاء آنها، خداوند عذاب خوارکننده را مقابله به مثل کرده "اولئک". حرف جمع است اسم اشاره به جمع است منتها اینجا به همه اُفَاک اُثیم هاست.

آیه ۱۰ "مِنْ وَّرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠﴾"

خب، چون اینها مشغول دنیا هستند، از حق اعراض کردند توجه به آثار سوء اعمال خودشون نکردند، جهنم را پشت سرشان قرار داد. خب، در پشت سر جهنمی دارند. حالا باز اینجا یک شبهه پیش میاد. آنها که دنبال شبهه هستند سریع میان اینجا حرف میزنند. مگه جهنم در آینده نیست؟ مگه مال قیامت نیست؟ در پیش روست، چرا گفته پشت سر؟

بعضی از مفسرین از جمله مرحوم طبرسی گفتند وراء دو تا معنی دارد. یا به معنای قُدام یعنی پیش رو یا به معنای پشت سر. هر دو معنا را دارد. هر چیزی از تو گم بشه، و رای تو قرار میگیرد چه پشت سرت، چه پیش

روت . و تعبیر به "مِنْ وراثهم جهنم" می فهمیم که این قضای رانده شده حتمی است یعنی یک چیزی را از دست دادیم و جهنمی پیش رو یا پشت سر ما هست .

پس علامه هم همین را قبول می کنند . یعنی ورا دو تا معنی دارد، وراء قبطلی است، یعنی مصری هست، مال مصر قدیم و آنجا وراء را به معنی امام یعنی مقابل ترجمه میکنند . وراء را اصلا به معنای پشت سر یا کنار، در نظر نمی گیرند و آن چیزی که کسب کردند "وَلَا يُعْنَىٰ عَنْهُمْ مَالُهُمْ وَمَا كَسَبُوا شَيْئًا" اموال و هر چیز دیگه ای که در دنیا به دست آوردند، چون خیلی مشغول دنیا هستند .

کلمه "شیئا" را هم نکره آورده، یک چیزی، خواسته تحقیر کند آن چیزهایی را که آنها کسب کردند و اینطور معنا می دهد که در روز حساب، در روز قیامت آنچه که از مال و مقام و تعداد و یاوران و انصاری که در دنیا کسب کردند، حتی "شیئا" هم نیست، یعنی پیشیزی ارزش ندارد .

کلمه "ما"، "و لاما تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ" ما ، اینجا مصدری است . یعنی برده به مصدر . اتَّخَذُوا به علاوه مای مصدری، شما بفرمایید که چه معنایی میدهد؟ یعنی این کلمه را درستش کنید . (وراء از وری هست نه از آری، اون معتله، این مهموزه) اتخاذ. گفتیم مصدر اگر بیاد روی فعل، مثل آن مصدری، مای مصدری بیاد روی فعل، روی هم دیگه ما از توش یک کلمه مصدر در می آوریم . همیشه اتخاذ باب افتعال .

خب، پس اگر مصدری بگیریم، اولیاء یعنی همان اربابان و بت هایی که چشمشان دنبال یاری آنها بود، مشرکین برای خودشون ارباب تصور کرده بودند که معتقد بودند پیش خدا شفاعت شان را می کند یا خود بتها یا یاورانشان . پس این "و لا" عطف به "و لا يُعْنَى" میگه که هرچه کسب کردند اکتساب کردند، به دردشون نخورد و اتخاذ اولیاءشون هم باز به دردشون نخورد، یعنی اکتساب شون به درد نخورد و اتخاذشون . ببینید مصدری معنی کردم .

"لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ" باز اینجا دو تا عذاب داریم عذاب مهین و عذاب عظیم . همان وعده تهدیدی که در آیه دارد همان را تکرار می کند . ببینید اول گفت "فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ" بعد گفت "لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ" درجه به درجه داره عذاب این افاک ائیم را ارتقا می دهد، شدیدترش می کند یعنی این افاک ائیم هم عذابش درد دارد شدید، (ائیم از ألم میاد) و هم عذابش تمسخر میاره یعنی او را حقیر می کند و هم خیلی بزرگ است.

بعضی از علما آمدند یک مثال جالبی را زدند . میگن که یک فردی را تصور بکنید که در یک میدانی باید حد بخورد، چون شلاقه پس درد داره میشه عذاب الیم و چون کار خیلی بدی کرده و این فرد شهره به آزار و اذیت و فساد و تحقیر آیات خدا بوده، کسی هم که دورش جمع شده ببخشید آب دهان هم به او می اندازد، میشه عذاب مهین، و چون جمعیت عظیمی دورش جمع شدند، اگر تنها بود شاید اینقدر براش اذیت کننده نبود و حالا که دورش یک جمعیتی جمع شدند میشه عذاب عظیم . با این مثال فرق عذاب ها را می تونیم به راحتی بفهمیم .

آیه ۱۱ " هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْزٍ أَلِيمٍ ﴿۱۱﴾ "

که این هم به همان مربوط است. کلمه "هَذَا" که قرآن است و گفته که این هدایت است. نگفته هادی، میتونست صفت فاعلی برایش بیاورد، بگوید این قرآن هدایت کننده است. (این هم نگفته) گفته قرآن هدایت است مثل اینکه بخواهیم یک صفت را به کسی اتصاف بکنیم، به جایی که بگوییم طرف خیلی عادل است بگوییم طرف خیلی عدل است. از شدت عادل بودن خود کلمه را برایش می آوریم. کلمه "هدی" هم همینه.

و کلمه "رجز"، یعنی شدید ترین عذاب و اصلش به معنای اضطراب. به پریشانی هم بهش رجز گفته میشه، پس این هم ادامه تهدید عذاب هاست. پس شد عذاب الیم، عذاب مهین، عذاب عظیم و عذاب من رجز الیم، که با تاکید همه آنهاست.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم